

# وصیت نامه سیاسی من

در این روزهای سرنوشت ساز؛

یامید ایران مابدست «مقام معظم رهبری» به دوران سعدوقاص باز کرده، یاب بهمت جوانان تازه نفس و مبارز مایه‌ای به هزاره سوم گذارد

شجاع‌الدین شفا

## مقدمه ای کوتاه

خواننده گرامی من احتمال بسیار می‌دهم که نام من برایت نامی آشنا باشد، زیرا هفتادسال است به صورتی بیوقفه دست به قلم دارم و در همه این مدت چه در شرایطی مطلوب و چه در شرایطی ناخوشایند با همین نام با هموطنانم گفتگو داشته‌ام. در یک ربع قرن از این مدت که الزاماً در بیرون از کشور گذشته است این گفتگو را عمدتاً از طریق هفته‌نامه کیهان که در حال حاضر بهترین رابط ایرانیان بر نغمه‌زی در سراسر جهان است انجام داده‌ام، و سرفرازم که خوانندگان آشنایان ما آشنا و دوریان نزدیک من در هیچ مورد صمیمیت و صداقت مراد این گفتگو با مورد تردید قرار نداده‌اند.

امروز، در آستانه دو دویین سالروز زندگانی خودم، هستم، و شانسیرمانند من بر این نکته واقفید که در چنین سن و سالی بر روی مدتی که می‌توان هنوز در پیش رو داشت شرط بندی نمی‌توان کرد. بر این اساس پیامی که اکنون می‌خواهم برای شما بفرستم می‌تواند پیام آخرین من باشد. اگر علائق چنین نشد، با خوشوقتی بسیار خواهیم توانست درباره پیام کنونی خودم توضیحات بسیار مبسوط‌تری را که مسلماً مورد نیاز خوانندگان جوان من خواهد بود در دسترس آنان بگذارم.

یادآوری اینکه پیام کنونی می‌تواند واپسین پیام من باشد این اجازه را به من می‌دهد که آن را وصیتنامه ای سیاسی بدانم، و از نویسندگان ارجمند کیهان نیز درخواست کنم که با آن چنان که در شان چنین وصیتنامه ای است رفتار کنند. اگر هم بعد از آن فرصت نوشتن نامه‌های سرکشاده تازه ای را داشته باشم این موضوع لطمه ای به وصیتنامه بودن کنونی آن نمی‌زند. فقط می‌توان گفت که فلان کس در آورده است.

## نگاهی به تاریخ

۱۴۰۰ سال پیش شاهنشاهی ساسانی که دومین شاهنشاهی بزرگ تاریخ ایران بود بدست شمشیرکشانان یکانه فرو ریخت. چرایی این فروپاشی خلاف انتظار را می‌توان در ناسامانی‌های پامانی دوران ساسانی و رویدادهای غیرقابل پیش‌بینی طبیعی که پیش آمد و عطش غارتگری بادیه‌نشینان حجاز جستجو کرد، ولی با قاطعیت می‌توان گفت که افغان‌هایی که در دورانهای بعد بدست مورخان عرب درباره مسألات اهدانی مهاجران و آغوش کشودن ایرانیان به روی آنها ساخته و پرداخته شد مطلقاً عاری از حقیقت است.

باینهمه آنجا که غور ملی آزادگان ایرانی به عمیق‌ترین صورت خود لطمه خورد سالهای بعد از بنیانگذاری سلسله خلافت بنی امیه بدست معاویه و اتحادش با متعصبان نژادپرستی و تکیه فزون از حد آنان بر سروری نژاد عرب بود. که ایرانیان در فرصتی آن را به چالش می‌گرفتند. دست بهمان نشان که ایرانیان واقعی دوران ما اصالت بنی امیه نوین و معاویه نوین را پذیرا نمی‌شوند. بار دیگر فرزندان کورش و داریوش و انوشیروانند که با سعد و قاص و نیره داران او و با «مار خوار احمر من چهرگان» فردوسی که این بار پسیان مقام معظم رهبری نام دارند روبرو شده‌اند.

در همین‌یشت اوستا این پیش‌بینی گسخت آور آمده بود که: «... چون احرمین چیره کردد دیوان گروها گرو، از تخمه خشم و کین، به ایرانشهر هجوم آورند آزادگی و بزرگ‌نمی‌وراستی و درستی و شادی و دیگر مظاهر اهورایی را به تباہی گشاند و آنگاه خود بادندگی و ددندی فرمان رانند».

چهارده قرن است سرزمین فروغ جاودان پیوسته صحنه تزلزلی این زادگان خشم و کین بوده است، بدانسان که امروز نیز هست. و اگر امروز اینان می‌کشند تا به برکت پوهای بادآورده نفی و به کجک تکنولوژی پیشرفته جهان آزاد به بب اتی دست یابند برای این است که به سود ملت خود از آن بهره‌برگیرند، برای این است که دست در جهت عکس آن، حکومت ضحاک کوزه خود را بر این ملت تثبیت کنند و آن را به حکام ظور امام غایب عجل‌الله تعالی فرجه‌اوا مه دهند.

فراموش می‌کنم که این دکانداران دین برخلاف ادعای فریکارانه خود نه واقعا در خدمت خدا هستند و نه واقعا خدمتگزار اسلام، بلکه این هر دو ادعا پرده‌های دروغینی هستند که اینان بر روی پلیدیهای راستین خود کشیده‌اند، دست بهمان صورت که پیشگامان بنی‌امیه آنان در چهارده قرن پیش این پرده را بر کفر آشکار خود کشیده بودند.

زادگان کوروش در سی ساله مرگ و خونی که بر رژیم خدافروشان می‌گذرد سگتهایی چند را در رویارویی‌های خود با دیکتاتوری بزرگ عالمه داران دیروز و امروز کشورشان تحمل کرده‌اند. ولی این سخن معروف ژنرال دوگل را در ارتباط با سلسله سگتهای فرانسویان در جنگ دوم جهانی از یاد نبریم که گفت پیکارهایی چند را باخته‌ایم اما نبرد سرنوشت سازنهایی را باخته‌ایم. ملت ما نیز در این سی ساله مرگ و خون پیکارهای متعددی را در مقابل رژیم ضحاک کون باخته است، ولی ورود نسل تازه‌ای از پهلوانانی تازه نفس به میدان پیکار در هفته‌های گذشته نشان آن است که این ملت نبردنهایی را باخته است، و مصمم است که این نبردها را تازوی که ضحاکان نو، بدست کاوه‌هایی نوبه کورستان تاریخ فرستاده شوند ادامه دهد، و تنها شعاری که در زیر آسمان ایران طنین افکن باقی بماند این بانگ مردانه ابر مرد سخن ایران باشد که

## «حو ایران نباشد تن من مباد!»

